



مقدمه‌ای بر تحول و تطور فهرستنویسی در متون کهن

دکتر صابر امامی^۱

چکیده

مقاله حاضر به بررسی شکل‌گیری فهرستنویسی^۲ و نمایه‌پردازی در صنعت کتاب و کتابت می‌پردازد. از دیر زمان، نویسندگان در نقش خالقان متون، و نساخان و ناشران، در مقام کسانی که این متن‌ها را در اختیار خواننده قرار می‌دادند، دغدغه راهنمایی خواننده به درون کتاب را داشته‌اند. در این مقاله، شکل‌گیری و تکامل فهرستنویسی از گذشته تا امروز با استناد به نمونه‌ها و متن‌های کهن فارسی پی‌گرفته می‌شود. در براعت استهلال‌های بعضی قصص، مقدمه‌های کوتاه برخی مطالب و آغاز نامه‌های کتاب‌ها، شیوه‌های ابتدایی نمایه‌پردازی دیده می‌شود. در اوایل قرن سیزدهم و حکومت قاجارها، با نخستین کتاب‌هایی که به شیوه امروزی، فهرستنویسی و نمایه‌بندی را به کار گرفته‌اند، بر می‌خوریم.

در مقاله حاضر به عوامل دیگری از قبیل رکابه‌نویسی و حاشیه‌پردازی و ... که به نوعی در نشان دادن محتوای متن به خواننده کمک می‌کنند، نیز اشاره می‌شود.

کلیدواژه‌ها

براعت استهلال، چکیده، فهرست، رکابه‌نویسی، حاشیه‌نویسی، باب‌بندی، فصل‌بندی

مقدمه

وقتی دکتر غلامرضا ستوده از قول ابن‌سینا، درباره کتابخانه بزرگ سامانیان نقل می‌کند، که: «هر اتاق به یک نوع کتاب اختصاص داده شده بود» و همچنین از مقدسی درباره کتابخانه عضدالدوله دیلمی چنین می‌آورد که: «کتاب مربوط به هر یک از انواع علوم در اتاق‌های معینی جمع آمده بود» (۱۲: ۱۷ و ۱۸)؛ بدون شک معلوم می‌شود که پیشینیان

کتاب و کتابت در ایران اسلامی به مسئله راهنمایی مخاطب برای رسیدن به کتاب و موضوع مورد پژوهش خود، می‌اندیشیده‌اند، و نتیجه این اندیشه، رسیدن به راه‌های علمی در تنظیم موضوعی کتب بوده است. بدیهی‌ست وقتی دغدغه‌ای چنین در راهنمایی علمی مخاطب به سوی کتاب مورد نظرش در میان آنان رواج داشته است، نگرانی درباره راهنمایی به صفحات و مطالب داخل

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هنر تهران
۲. در این مقاله منظور از فهرستنویسی، تهیه و تدوین فهرست مندرجات آغاز کتاب است (ویراستار).

کتاب نیز آنان را به اندیشیدن درباره طرح‌ها و راهکارهایی وامی داشته است.

در این خصوص سخنان مولانا نظام تبریزی، در مقدمه بلوهر و بیوڈسف قابل تأمل است. نظام تبریزی در کتابخانه سلطان احمدین سلطان اویسی جلایری به نسخه‌ای از بلوهر و بیوڈسف از نویسنده‌ای گمنام، برمی‌خورد آن را کتابی فاقد نظم، و همراه با اطناب و شرح و تفصیلی زاید می‌یابد. اما از کتاب خوشش می‌آید، تصمیم می‌گیرد از آن کتاب، مختصری محکم، زیبا و قابل پسند برای خوانندگان تهیه کند. بعد از پایان بازنویسی، در مقدمه مفصلی به قلم خود می‌نگارد:

«و پیش از این اگر کسی خواستی که فصلی سخن از آن مطالعه کند یا بر حل مسئله‌ای از آن فایز گردد، بی‌مطالعه تمامی کتاب صورت نبستی، و هر آینه سبب ملال طباع گشتی، و عرایس آن حجال در حجاب خفا بماندی، اما اکنون با آنکه هیچ نکته‌ای از مقاصد آن کتاب فوت نشده، فصول و ابواب آن ممتاز گردانیدم و اول و آخر سخن را مبین ساخته، جهانیان را به خوانی از اغذیه ناگوار پاک کرده و به اطعمه شہی لذیذ آراسته، صلا در دادم تا عالمیان از آن محظوظ شوند، و جهانیان جهت کسب سعادت دو جهانی بر مطالعه آن اقبال نمایند» (۱۸: ۱۰).

بررسی روش‌های پیشینیان برای راهنمایی خواننده به درون متن کتاب

۱-۲. مقدمه‌های آغاز متن

به وضوح آشکار است که کاتبان و نویسندگان به این نکته که خواننده را از سردرگم شدن در کتاب نجات دهند و به سوی مطالب متن راهنمایی کنند، توجه داشته‌اند.

در این خصوص قبل از هر چیز می‌توان از صنعت براءت استهلال یاد کرد، چرا که شاعر یا مصنف کتاب با به‌کارگیری این صنعت، ضمن اینکه می‌کوشید، آغازی هنرمندانه، جذاب و گیرا به اثر خود بدهد، ناچار بود در یک مقدمه بسیار کوتاه - که بی‌شبهت به چکیده‌نویسی‌های امروزی نیست - با آوردن الفاظ و جملات و ابیاتی محدود، خواننده را در جریان مقصد و مراد خود قرار دهد:

«کنون رزم سهراب و رستم شنو
دگرها شنیدستی این هم شنو»

یکی داستان‌ست پر آب چشم
دل نازک از رستم آید به خشم
اگر تندبادی برآید ز کنج
به خاک افکند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر
هنرمند گویمش ار بی‌هنر
اگر مرگ دادست بیداد چیست
ز داد این همه بانگ و فریاد چیست
از این راز جان تو آگاه نیست
بدین پرده اندر تو را راه نیست
همه تا در آرزو رفته فراز
به کس وانشد این در راز باز» (۱۴: ۳۸۳).

در همین مقدمه کوتاه فردوسی در آغاز رزم رستم و سهراب که در آن از براءت استهلال استفاده کرده است خواننده درمی‌یابد که با متنی سروکار دارد که درباره رستم و سهراب است. متن از نظر عاطفی بسیار رقت‌انگیز است، و در آن متن، میوه‌ای نارسیده - نوجوانی تازه شکفته - بر اثر توفانی ناخواسته، (حوادث پرهیجان متن)، به زمین خواهد افتاد، این متن انسان را درباره مرگ به چالش و داوری فرا خواهد خواند. بدیهی‌ست نویسنده و شاعر ضمن آفرینش هر چه بهتر این چکیده به‌عنوان براءت استهلال، کدهای لازم برای رخنه در متن را نیز به خواننده می‌دهد.

دومین شیوه، آوردن مقدمه‌واره‌های کوتاهی‌ست که به‌طور مستقیم از نگرش و شناخت نویسنده پرده برمی‌دارد:

«فصلی خواهم نبشت در ابتدای این، حال بردار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد. امروز که من این قصه آغاز می‌کنم در ذی‌الحجه سنه خمسین و اربعمائه در فرخ روزگار سلطان معظم ابوشجاع فرخ‌زادبن ناصر دین‌الله اطال الله بقاءه و ازین قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده‌اند در گوشه‌ای افتاده، و خواجه بوسهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار و ما را با آن کار نیست - هر چند مرا از وی بد آید - به هیچ حال، چه عمر من به شست و پنج آمده و بر اثر وی می‌باید رفت. و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی

منظم مطالب، دسترسی به آن بخش‌ها را آسان‌تر بکند همان کاری که حمداله مستوفی در مقدمه ظفرنامه خود انجام می‌دهد:

«چو در شخص مردم سه آمد نفوس
سه پیرایه کردم بر این نوعروس
نهادم نهاد سخن بر سه قسم
روان است شعر و حکایت چو جسم
ز هر قسمی آمد کتابی پدید
در خانه بخردی را کلید
که آن خانه زین گفته آبدار
شود رشک مینو و خرم بهار
کتاب نخستین ز کار عرب
پدید آمده نکته‌های عجب
به "اسلامی" آن را لقب آمده
چو اسلام از اهل عرب آمده
کتاب دوم شرح حال عجم
در او گشته پیدا ز بیش و ز کم
به "احکامی" آن را نهادم به نام
چو بر حکم دین آن دول شد تمام
کتاب سیو آمده از مغول
فروزنده چون از چمن برگ گل
به "سلطانی" آمد مرآن را خطاب
چو دارد به سلطان دین انتساب» (۱۷: ۲۰ و ۲۱).

و از نمونه‌های بهتر این مورد می‌توان به مثنوی هفت‌اورنگ جامی اشاره کرد. جامی که مثنوی بزرگ خود را در هفت قسمت ساخته است؛ تک‌تک قسمت‌ها را چون برادری می‌داند که در کل هفت برادران یک خانواده را تشکیل داده‌اند. سپس به نامگذاری هفت برادر، یا همان هفت اورنگ به‌طور مستقل می‌پردازد و ضمن همین نامگذاری، آنها را به‌طور مختصر، در یکی دو سطر به خواننده معرفی می‌کند، این معرفی دقیقاً در جهت آشنایی، راهنمایی و ایجاد پل و رابطه میان خواننده و متن کتاب انجام می‌گیرد. جالب اینجاست که مصحح محترم ضمن ارائه این فهرست‌بندی متذکر شده است که در متن نسخه خطی کتاب این فهرست‌بندی به عینه در آخر کتاب آمده بود و او آن را به اول کتاب منتقل کرده است:

نزند.

این بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - و لاتبدیل لخلق‌الله - و با آن شرارت دلسوزی نداشت، و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را لت‌زدی و فرو‌گرفتی، این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی.

و حال حسنک دیگر بود که بر هوای امیرمحمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود، این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفاء آن را احتمال نکنند، تا به پادشاه چه رسد، همچنان که جعفر برمکی و این طبقه وزیری کردند به روزگار هارون‌الرشید و عاقبت کار ایشان همان بود که از آن این وزیر آمد» (۲: ۲۲۱-۲۲۳).

به این ترتیب نویسنده در ابتدای صفحات این بخش، به خواننده می‌گوید که سخن از بردار کردن حسنک وزیر است، و از کسانی که در این صفحات بیشتر نام خواهد رفت، بوسهل زوزنی و حسنک وزیر و سلطان مسعود است. و او خود در نقش نویسنده و گزارشگر تاریخ، سخنی از روی تعصب و جهالت نخواهد راند و عین واقعه را تعریف خواهد کرد. و با ارائه روانشناسی شخصیت بوسهل زوزنی، به خواننده می‌فهماند که در ادامه صفحات شاهد برخوردهای آزاردهنده این آدم با حسنک وزیر خواهد بود. حسنکی که عاقبت کار او همچون عاقبت کار برمکیان زمان هارون بود.

همیشه سخنان قبل از متن، حاوی اطلاعات جالب و متنوعی است که می‌تواند خواننده را هم در درون متن و هم در بیرون از متن، درباره چگونگی پدید آمدن نوشته‌ای که در دست دارد، کمک کند. برای روشن شدن بهتر این موضوع خوانندگان می‌توانند به مقاله نصرالله پورجوادی درباره مقدمه کشف‌المحجوب هجویری و مقاله مژده کمالی‌فرد درباره براعت استهلال مراجعه کنند (۳: ۱۵).

۲-۲. راهنمایی به درون بخش‌ها (کتاب‌های یک مجموعه)

برای ورود به درون متن، گاه نویسنده یا شاعر، با تقسیم کتاب به بخش‌هایی، آنها را نامگذاری می‌کرد تا با چینش

«این هفت سفینه در سخن یکرنگند
وین هفت خزینه در گهر همسنگند
چون هفت برادران بر این چرخ بلند
نامی شده در زمین به هفت اورنگند»

«مثنوی اول. کتاب سلسله الذهب است و وزن آن از مزاحفات بحر خفیف است، فاعلاتن مفاعیلن فعْلن؛ و بر این وزن است حدیقه حکیم سنایی و هفت پیکر شیخ نظامی و جام جم شیخ اوحدی رحمهم الله تعالی.

مثنوی دوم. سلامان و اِسال است و وزن آن از مزاحفات رمل مسدس است، فاعلاتن فاعلاتن فاعْلن؛ و بر این وزن است مثنوی منطق الطیر شیخ عطار و مثنوی مولانا جلال الدین رومی قدس سرهما.

مثنوی سوم. تحفة الاحرار است و وزن آن از مزاحفات بحر سریع است، مفتعلن مفتعلن فاعْلن؛ و بر این وزن است مخزن الاسرار نظامی و آنچه استادان در جواب آن گفته اند چون خسرو دهلوی و خواجوی کرمانی و غیرهما.

مثنوی چهارم. سبحة الابرار است و وزن آن از مزاحفات رمل مسدس است، فاعلاتن فاعلاتن فعْلان؛ و استادان بر این وزن مثنوی نگفته اند. مگر خسرو دهلوی که در کتاب نه سپهر بر این وزن چند بیتی گفته است و این وزن بغایت لطیف و مطبوع است.

مثنوی پنجم. یوسف و زلیخاست و وزن آن از مزاحفات بحر هزج مسدس است، مفاعیلن مفاعیلن فعْلن؛ و بر این وزن است خسرو و شیرین نظامی و استادان در جواب وی مثنویات بسیار گفته اند.

مثنوی ششم. لیلی و مجنون است و وزن آن نیز از مزاحفات هزج مسدس است، مفعول مفاعیلن فعْلن؛ و استادان را بر این وزن مثنویات بسیار است و خاقانی نیز بر این وزن مثنوی دارد به نام تحفة العراقین.

مثنوی هفتم. خردنامه اسکندری است و وزن آن از مزاحفات بحر متقارب مثنی است، فعولن فعولن فعول و بر این وزن است شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی و بوستان شیخ سعدی و فراقنامه سلمان رحمهم الله تعالی. این است مثنویات سبعة که در این مجموعه مرتب شده است و به هفت اورنگ ملقب گشته» (۱۷: ۲۰ و ۲۱).

آنچه ذکر شد در نامگذاری و بخش بندی یک مجموعه به

کتاب های گوناگون بود که آنها همگی با هم یک مجموعه را شکل می دادند.

۳-۲. راهنمایی به فصل های داخل یک کتاب

اما گاهی این فهرست بندی و تنظیم مطالب، درباره صفحات داخل یک کتاب واحد انجام می گرفت، در چنین مواردی معمولاً کتاب را به باب های چندگانه - هر چند که لازم بود - تقسیم می کردند و هر باب، از موضوع خاصی سخن می گفت و این را در ابتدای کتاب می آوردند، همچنان که در نمونه زیر از کتاب بدایع الملح مشاهده می شود:

«... و نامزد کردم "توهای نمکین" و بشکستم بر دوازده باب و بگشادم بدین کتاب به سوی خوبی ها دری:

البابُ الأوَّلُ فی الحِکْمِ و الأمثالِ

البابُ الثَّانی فی مَکارِمِ الاخلاقِ

البابُ الثَّالثُ فی الافتِخارِ بالنفسِ و الابهاءِ

البابُ الرَّابِعُ فی الخمرِ و الغزلِ

البابُ الخامسُ فی الاوصافِ و التشبیهاتِ

البابُ السَّادسُ فی الثناءِ و الشکرِ و الاستِماعِ

البابُ السَّابعُ فی المُکاتباتِ و ضروبِ من المُواخاهِ و التَّشوقِ

البابُ الثَّامنُ فی الهجاءِ و المُجُونِ

البابُ التَّاسِعُ فی شکایه الدَّهرِ و اهلهِ

البابُ العاشِرُ فی التَّهانیِ و التَّعازیِ

البابُ الحادِی عشر فی الشیبِ و الزُّهدِ

البابُ الثَّانی عشر فی لَطائِفِ الحِکایاتِ و المحاضراتِ

(۹: ۲).

درست است که این فهرست نگاری و فصل بندی ها به صفحات کتاب اشاره نمی کند، اما دست کم خواننده می داند که برای یافتن مطالبی درباره شراب و غزل، حتماً باید بخشی از کتاب را باز کند که تقریباً در ربع اول کتاب قرار دارد و در سرفصل آن به خط درشت "الباب الرابع"، "فصل چهارم" نگاشته شده است و نباید وقت خود را در ورق زدن قسمتی که برای مثال مربوط به مکارم الاخلاق است و در فصل دوم قرار دارد، تلف بکند.

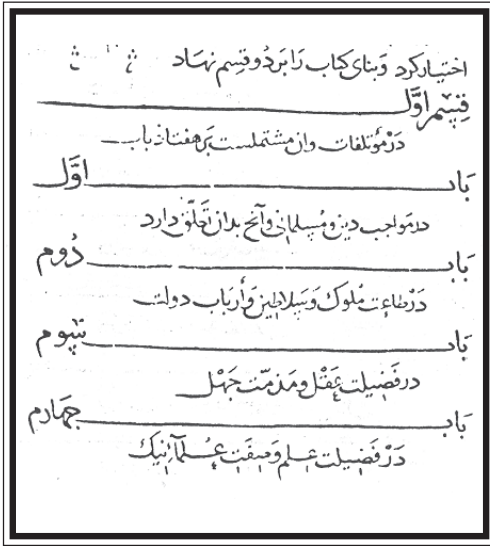
همچنان که همین "باب بندی" به خواننده می گوید که کتابی که در دست دارد از دوازده باب تشکیل شده است و هر باب آن از موضوع خاصی که در همین فهرست در روبه ریش

قرار دارد سخن می‌گوید و اگر خواننده نیازی به خواندن و دانستن درباره آن موضوعات داشت، درست به سراغ موضوع مورد بحث و نیاز خود می‌رفت و اگر نداشت، کتاب را کنار می‌گذاشت و به دنبال موضوع مورد پژوهش خود، به سراغ کتابی دیگر می‌رفت و اگر اراده می‌کرد موضوع خاصی را مطالعه بکند، با مراجعه به فصل و باب مورد نظر از سرگردانی در میان باب‌ها و صفحات دیگر کتاب نجات می‌یافت.

یکی از نمونه‌های بهتر فصل‌بندی و آوردن آن به شکل فهرست در اول کتاب در *مجموع الاقوال فی الحکم و الامثال* که متعلق به قرن هفتم هجری است اتفاق افتاده است. خوشبختانه این کتاب به همت ایرج افشار و محمود امیدسالار به صورت چاپ عکسی منتشر شده است.

نویسنده بعد از معرفی کتاب و آوردن نام آن، توضیح می‌دهد که کتاب را بر دو قسم بنا نهاده است و آنگاه قسم اول، در میان مؤلفات را در هفتاد باب و قسم دوم، در بیان مختلفات و متفرقات از آیات و اخبار و امثال و اشعار را، در هفت باب به سرانجام رسانده است.

نویسنده پس از توضیح، ابتدا باب‌های قسم اول و سپس باب‌های قسم دوم را به طور دقیق همچون فهرست‌نگاری‌های امروز دنیای کتاب، تحت عنوان باب اول، دوم، سوم، چهارم و ... در زیر هم چیده است؛ بدین گونه که در اول سطر، باب و موضوع آن و در انتهای سطر کلمه اول آمده است. بعد در آغاز سطر دوم باز کلمه باب و موضوع و در انتهای سطر عدد به حروف نوشته شده دوم آمده است و باز در سطر سوم کلمه باب و موضوع آن و در انتهای سطر کلمه سوم آمده است. بدین ترتیب خواننده در یک آرایش نگارشی - به کمک استفاده‌ای که خطاط از دراز کردن و کشیدن طول واژه "ب" کرده است - شاهد صفحاتی است که در آنها، انگار باب اول از باب دوم با خط‌کشی‌هایی فاصله گرفته است، و در سمت راست صفحه باب و در وسط صفحه، موضوع نگاشته شده در آن باب و در سمت چپ صفحه شماره آن باب ذکر شده است. درست همان گونه که امروزه در فهرست‌نگاری عمل می‌کنیم:



شکل ۱. فهرست اول کتاب *مجموع الاقوال فی الحکم و الامثال*

یکی دیگر از این نمونه‌ها که هم قدمت بیشتری دارد و هم وارد جزئیات بیشتری می‌شود، کتاب "مجموع التواریخ و القصص" است. این کتاب نیز که در سال ۵۲۰ هجری تألیف شده است و به همت ایرج افشار و محمود امیدسالار به طریقه



شکل ۲. آغاز کتاب *مجموع التواریخ و القصص*

عکسی به چاپ رسیده است. تقسیم‌بندی و ارائه ریز مطالب در آغاز کتاب چنان درست و دقیق آمده است که عین همان را بی‌کم و کاست به‌عنوان فهرست مندرجات در اول کتاب آورده‌اند، و فقط شماره صفحات را به آن افزوده‌اند:

همچنان که ملاحظه می‌شود، فقط عنوان فهرست مندرجات و خطبه مؤلف و فهرست ابواب بر این نوشته افزوده شده است، و همان‌طور که گفته شد، شماره‌بندی صفحات را؛ اما آنچه قابل تأمل و دقت است، ریز کردن باب‌ها به فصل‌های گوناگون از جانب نویسنده است.

نویسنده باب هشتم را به چهار فصل تقسیم می‌کند، و در برابر هر فصل می‌نویسد که فصل ۱ (اول) از روایت بهرام گوید، فصل ۲ (دوم) از تاریخ حمزه اصفهانی، فصل ۳ (سوم) از حکایت حمزه اصفهانی و فصل ۴ (چهارم) از تاریخ جریرو دیگر روایات، البته این توضیحات نسخه خطی متأسفانه در گزارش چاپی آن حذف شده است، و یا همچنان‌که در گزارش چاپی آمده است باب نهم به سه فصل تقسیم می‌شود که هر فصل مطالب خاص خود را در بر دارد.

از جمله کتاب‌هایی که نمایه‌بندی آن قابل توجه و شگفت‌انگیز است، کتاب هزار حکایت صوفیان از نویسنده‌ای گمنام است که باز به همت، ایرج افشار و محمد امیدسالار چاپ عکسی آن در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. به ظن مصححان، این اثر بین سال‌های ۴۴۰ تا ۶۷۳ هجری تألیف شده است.

نکته قابل توجه فهرست‌بندی کتاب در این است که نه تنها کتاب به‌چیزی در حدود صدياب تقسیم‌بندی شده، و هر بابی به‌موضوعاتی از قبیل: صلوات، مهمانی، میزان، مرگ، علم و عالم، نماز، روزه و نظایر آنها اختصاص داده شده است؛ و در هر موضوعی حکایت‌هایی جمع‌آوری شده و به‌نگارش در آمده است، در گوشه هر باب علاوه بر شماره آن باب، به‌ظن قوی شماره ورق‌های نسخه اصلی نیز آمده است. و هنگامی که به داخل متن مراجعه می‌شود، حکایت‌ها در داخل صفحات آن باب به‌ترتیب با شماره حکایة الاولی و حکایة الثانية و ... چیده شده‌اند.

به این ترتیب خواننده بعد از مطالعه کتاب، اگر اراده می‌کرد حکایت خاصی را بیابد کافی بود فقط شماره آن باب را که

برای مثال در موضوع روزه بود به‌یاد داشته باشد و در آن باب هم شماره حکایت را یادداشت کرده باشد. در نتیجه به کمک دو شماره می‌توانست حکایت و مطلب مورد نیاز خود را از میان هزار حکایت به‌راحتی بازیابد. برای مثال کافی است به باب بیست و نهم که درباره روزه و روزه‌داران است رجوع کرد و حکایت اول آن را که درباره درویش روزه‌دار تشنه‌ای است که از فرط تشنگی در کوچه‌های بغداد طلب آب می‌کند... پیدا کرد بدینسان: باب ۲۹، حکایت اول (۱۹: ۴۷).

کتاب دیگری که باید از آن یاد کرد، و شیوه متفاوتی از دیگران برای معرفی مطالب داخل کتاب اتخاذ کرده است، کتاب "سفینه تیریز" است.

تاریخ نگارش این کتاب به اوایل قرن هشتم می‌رسد و مرکز نشر دانشگاهی تهران چاپ عکسی آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. در چند صفحه اول کتاب که در قطع آ-۴ است، جدولی که همه صفحات را پوشانده، رسم شده است و در میان خانه‌های جدول که به ابعاد تقریبی یک سانتی‌متر در دو سانتی‌متر می‌باشند، عناوین مطالب کتاب آمده است.

برای مثال عناوین یک ستون افقی از جدول که در فهرست‌بندی چاپی کتاب، به‌دست ناشرین معاصر پشت سرهم آمده، به‌شرح ذیل است: (۴: ۱).

اسماء اباه به اصطلاح صوفیان	منظره گل و مل	منظره سرو و آب	منظره شراب و حبشیش	منظره شراب و حبشیش	منظره تیغ و قلم
-----------------------------------	------------------	-------------------	-----------------------	-----------------------	--------------------

که همین ستون در فهرست بندی ناشر به شکل زیر در آمده است :

- ۴۴. اسماء اباه به اصطلاح صوفیان.....ص ۲۲۳
- ۴۵. مناظره گل و مل.....ص ۲۳۹ و ۲۳۴
- ابوسعید ترمزی
- ۴۶. مناظره سرو آب.....ص ۲۳۹
- ۴۷. مناظره شراب و حبشیش.....ص ۲۴۰
- سعد بهاء
- ۴۸. مناظره شراب و حبشیش.....ص ۲۴۰

۴۹. مناظره شمشیر و قلم.....ص ۲۴۰

و... (۲۹:۴)

با توجه به اینکه سفینه تبریز از جمع آوری رسائل و مقاله‌ها شکل گرفته است، علاوه بر نمایه‌بندی فوق، در داخل هر مقاله هم، در صورت نیاز به باب‌بندی و شرح باب‌ها، به‌طور منظم می‌پردازد. برای مثال وقتی رساله‌ای را درباره دعاهای پیامبر (ص) آغاز می‌کند، در ابتدا، رساله را در شش باب تنظیم می‌کند که هر باب آن اختصاص به بعدی از موضوع دارد. و جالب اینکه این باب‌بندی با رنگ سرخ در متن صفحه که به رنگ سیاه نوشته شده است انجام می‌گیرد. آنگاه نویسنده شروع به شرح و بسط تک‌تک باب‌ها می‌کند که آن باب‌ها نیز به‌عنوان باب اول، دوم و سوم و... به‌رنگ سرخ در ابتدای مطلب دوباره خودنمایی می‌کنند. به این ترتیب خواننده به راحتی می‌تواند با استفاده از تغییر رنگ و باب‌بندی، مطلب مورد نظر خود را در بازخوانی و یا همان خوانش اول پیدا بکند:

الباب الاول فی الدعا و الذکر و فضیلتها علی الاجمال
الباب الثانی فی فضیلة التسبیح والحمد و...
الباب الثالث فی الدعا و الذکر بعد الصلوة و قبلها
الباب الرابع فی الذکر و الدعا عند الصبح و...
الباب الخامس فی الدعوات و الاذکار عند سایر الاوقات و الاحوال
الباب الرابع فی الذکر و الدعا عند الصبح و...
الباب الاول فی الدعا و الذکر و فضیلتها مجملًا... ”
(۴: ۳۱)

۲-۴. راهنمایی تفصیلی درباره مطالب کتاب

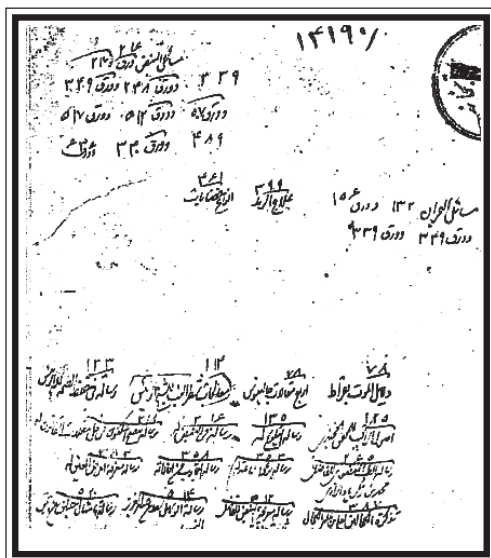
از دیگر مواردی که می‌توان از آن به‌عنوان فهرست تفصیلی یاد کرد، توضیحات مقدمه کتاب صفوه‌الصفاست. در این نمونه ویژه، نویسنده علاوه بر اینکه کتاب خود را در یک مقدمه و دوازده باب تنظیم کرده است، در توصیف باب‌ها آنها را چنان در فصل‌هایی که به جزئیات موضوع مربوط می‌شود دسته‌بندی کرده، که بی‌شبهت به فهرست‌نگاری تفصیلی معاصر نیست.

« باب اول، در ذکر احوال ابتدای حال شیخ صفی‌الدین، قدس سره، مشتمل بر یازده فصل. فصل اول، در ذکر نسب او. فصل دوم، در ذکر کرامات زمان حمل او. فصل سیم، در احوال ولادت او. فصل چهارم، در احوال طفولیت او. فصل پنجم، در احوال او، بر دو نوع: اول در توفیق، دوم در طلب. فصل ششم، در رسیدن او به شیخ زاهد، قدس‌الله روحه. فصل هفتم، در کراماتی که از او در زمان شیخ زاهد، قدس‌الله روحه، به ظهور آمد. فصل هشتم، در ذکر استخلاف شیخ زاهد او را و اجازه توبه و تلقین دادن. فصل نهم، در ذکر شجره و خرقة و اسناد او تا پیغمبر، علیه‌السلام. فصل دهم، در بعضی از کرامات شیخ زاهد قدس‌الله روحه، مشتمل بر دو نوع: نوع اول در نسب و ابتدای حال او، دویم در بعضی از کرامات او. تکمله در کرامات او بعد از حیات. فصل یازدهم، در ارشاد پیغمبر، علیه‌السلام، بعضی امت را به شیخ در مناجات که مردم دیده‌اند و به تصریح یا تعویض به شیخ، قدس سره، دلالت فرموده» (۱: ۵۰ و ۵۱).

نویسنده همین جزئی‌نگری و گزارش ریز و دقیق از مطالب درون باب‌ها را در باب هشتم به اوج می‌رساند به طوری که فقط باب هشتم این کتاب به بیست و هفت فصل تقسیم می‌شود:



شکل ۳. آغاز یک رساله از سفینه تبریز



شکل ۴. آغاز کتاب حجة العرایس

خرسندی‌ست؛ اما نمونه‌های عالی فهرست‌نگاری در ادامه سنت کتاب‌پردازی ایرانی را بالاخره در قرن سیزدهم می‌توان پیدا کرد. یکی از این نمونه‌ها کتاب فهرس ناسخ‌التواریخ است که محمدحسین بن‌رضا قلی تفرشی در قرن سیزدهم آن را نوشته است همچنان که در تصویر ملاحظه می‌شود (۵: ۱۳).

خود نویسنده توضیح می‌دهد که در فهرست اول، تاریخ ظهور و جلوس هر یک از سلاطین و انبیاء را در جدول فهرست خود - از زمان هبوط آدم تا زمان مؤلف را - به ترتیب ثبت کرده است تا خواننده بی‌آنکه خود را به زحمت بیاندازد، به جستجوی مطلب بپردازد و به راحتی آن را بیابد.

همچنین در همین صفحه وعده می‌دهد که تاریخ بزرگان سلاطین و صنایید حکمایی را که بعد از هجرت پیغمبر (ص) در ربع مسکون مالک ملک و کشور و صاحب فضل و هنر بوده‌اند، در فهرست دیگر ثبت خواهد کرد. مقصود این است که نویسنده فهرس ناسخ‌التواریخ به‌طور دقیق به این امر توجه داشته است که با نمایه‌پردازی‌های او خواننده بدون اتلاف وقت به سرعت به داخل متن کتاب پرجمعی چون ناسخ‌التواریخ راهنمایی خواهد شد.

و اما آخرین نمونه‌ای که حکایت از آغاز فهرست‌نویسی نوین در کتاب‌پردازی در ایران دارد نسخه بسیار مهم و خطی مجلس

« باب هشتم، در ذکر سیرت رضیه او؛ مرتبط بر بیست و هفت فصل. فصل اول در متابعت پیغمبر، علیه‌السلام. فصل دوم، در مذهب او. فصل سیم، در مجاهده او. فصل چهارم، در ریاضت او. فصل پنجم، در فراست او. فصل ششم، در اجابت دعای او. فصل هفتم، در خلوت او و اوصاف خلوت او. فصل هشتم، در زهد و ورع و تقوای او. فصل نهم، در آداب کلام او. فصل دهم، در تواضع و وقار او. فصل یازدهم، در حلم و حیای او. فصل دوازدهم، در توکل او. فصل سیزدهم، در قناعت او. فصل چهاردهم، در یقین او. فصل پانزدهم، در استقامت او. فصل شانزدهم، در صبر او. فصل هفدهم، در شکر او. فصل هجدهم، در قیام لیل و توزیع اوقات نهار او. فصل نوزدهم، در سخاوت و سماحت او. فصل بیستم، در هیبت او. فصل بیست و یکم، در علو همت او. فصل بیست و دوم، در وفای او. فصل بیست و سیم، در صفای او. فصل بیست و چهارم، در خلق او. فصل بیست و پنجم، در ترک تکلف او. فصل بیست و ششم، در حسن صورت ظاهر او. فصل بیست و هفتم، در سماع موافق الهی که وی را شده است » (۱: ۵۲ و ۵۳).

۲-۵. نخستین فهرست‌بندی همراه با ذکر صفحات

سرانجام باید از کتاب حجة العرایس یاد کنم، اولین کتابی که اینجانب در پژوهش حاضر، فهرست‌نگاری سنتی را همراه با ذکر شماره صفحات در آن دیدم - بدیهی‌ست که ممکن است کتاب‌های دیگری از این‌گونه وجود داشته باشند و بنده آنها را ندیده باشم - به این ترتیب با توجه به اینکه نگارش این کتاب در سال ۱۰۰۷ شروع و در سال ۱۰۰۸ هجری قمری به پایان رسیده است، باید گفت این نمونه از اولین نمونه‌های نمایه‌دار در فرهنگ کتاب‌پردازی ماست که به شکل امروز فهرستی همراه با ذکر صفحات مربوطه دارد (۷: ۱).

همچنانکه در تصویر صفحه اول کتاب دیده می‌شود، به روشنی معلوم است که در ورق ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۴۸ و ۳۴۹ و... از مسائل النفس سخن به میان آمده است و در ورق ۴۶۱ از انواع خضابات و در ورق ۷۸ از دلایل الموت بقراط و... اینکه ما در سال‌های ابتدایی قرن ۱۱ هجری قمری فهرست‌نگاری از این دست داشته باشیم خود جای

شورای اسلامی است به نام کراسه المعی این کتاب که به وسیله افضل الملک غلامحسین بن مهدی خان زندی در قرن سیزدهم و عهد قاجار تألیف شده است درست همانند کتاب‌های عصر حاضر پانزده صفحه از صفحات آغازین خود را به فهرست اختصاص داده است، به طوری که در سمت راست صفحه موضوع مورد بحث و در سمت چپ صفحه شماره صفحاتی از کتاب که این موضوع در آنها بحث و گسترش داده شده است، آورده شده بدون اینکه نیازی به توضیح بیشتر باشد، توجه خواننده را به تصویر صفحه اول این فهرست جلب می‌کنم (۱۳: ۱).

۲-۶. موارد دیگر

علاوه بر مواردی که ذکر شد، به نظر می‌رسد شیوه‌های دیگری هم که خواننده را همچون نمایه‌ای به درون متن هدایت بکند، وجود داشته است. قبل از هر چیز می‌توان به سنت رایج رکابه اوراق نویسی اشاره کرد. در نسخه‌های خطی وقتی صفحه‌ای تمام می‌شد و ادامه صفحه در صفحه بعدی پی گرفته می‌شد، کلمه آغازین صفحه بعدی، در زیر صفحه قبلی در زیر آخرین کلمه آخرین سطر صفحه نوشته می‌شد. البته در ظاهر این کار برای این منظور بود که تا چشم خواننده به صفحه بعد منتقل شود با خواندن اولین کلمه آن صفحه در

بسم الله الرحمن الرحیم			
در کتاب اول و کتاب ثانوی تاریخ تواریخ			
عقاید جان و کز سوادین کتب اسلام			
موضوع	صفحه	تاریخ	موضوع
عقاید مردم کوهستان	۱۰	۱۳۰۰	عقاید مردم کوهستان
سویس و کوهستان	۱۱	۱۳۰۰	سویس و کوهستان
عقاید مردم کوهستان	۱۲	۱۳۰۰	عقاید مردم کوهستان
عقاید مردم کوهستان	۱۳	۱۳۰۰	عقاید مردم کوهستان

شکل ۵. آغاز کتاب فهراس ناسخ التواریخ

موضوع	صفحه	تاریخ
عقاید مردم کوهستان	۱۰	۱۳۰۰
سویس و کوهستان	۱۱	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۲	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۳	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۴	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۵	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۶	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۷	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۸	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۱۹	۱۳۰۰
عقاید مردم کوهستان	۲۰	۱۳۰۰

شکل ۶. صفحات نخستین کتاب کراسه المعی

صفحه قبلی، فرصت آن را داشته باشد که مطالب دو صفحه را که گاهی ادامه یک جمله بود به هم ربط بدهد، ولی در عین حال، کلمه‌ای که خارج از متن در گوشه پایانی صفحه نوشته می‌شد، به نوعی خواننده را به صفحه بعدی کتاب ارجاع می‌داد.

برای این مورد مثال‌های فراوان وجود دارد. از جمله می‌توان به ورق ۴۷ کتاب هزار حکایت صوفیان اشاره کرد که کلمه برخاست هم در پایان صفحه اول ورق ۴۷ و هم در آغاز صفحه دوم ورق ۴۷ تکرار شده است.

و همچنین از کتاب شرح عقائد مغرب که در پایان صفحه ۵۱ آن جمله "یظهر علیها" در زیر سطر نوشته شده است و همین جمله در آغاز صفحه ۵۲ در شروع سطر آغازین صفحه دوباره آمده است. یا بهتر است بگوییم، سطر آغازین صفحه ۵۲ با همین جمله آغاز شده است، و همین‌طور در زیر سطر آخر ص ۶۷ همین کتاب عبارت "ای ینشدنی" نوشته شده است که آغازگر سطر اول ص ۶۸ کتاب می‌باشد.

علاوه بر سنت "رکابه اوراق نویسی" می‌توان به سنت "حاشیه‌نویسی" نیز اشاره کرد. گاهی حاشیه‌هایی که در کنار صفحات از یک کلمه گرفته تا یکی دو جمله کوتاه نوشته می‌شد، خواننده را متوجه این امر می‌کرد که مطلب کنار این حاشیه درباره چه موضوعی است.

برای مثال - هر چند برای همین امر نیز، در نسخه‌های خطی شواهد فراوان می‌توان یافت - در صفحه ۶۸ کتاب شرح عقائد مغرب این دوسطر کوچک در حاشیه سفید کنار متن به چشم می‌خورد: "لأن كل عضو علیه عهد و حامل امانه قال تعالی: انا عرضنا الامانه..."

خواننده با خواندن این مطلب و اشاره‌ای که به آیه امانت شده است، به‌خوبی در می‌یابد که موضوع صفحه حاضر، به‌ویژه سطرهای کنار این حاشیه، بحث درباره امانتی است که خداوند در ابتدای آفرینش بر عهده انسان قرار داده است. البته خوب می‌دانیم که این حاشیه‌ها به طرق مختلف در کنار صفحات ایجاد می‌شد. گاهی خطاط و ناسخ کلمه‌ای را جا می‌انداخت و یا اشتباه می‌نوشت و بعد که متوجه می‌شد با قرار دادن علامتی در داخل سطر، و ثبت همان علامت در حاشیه مطلب، آن کلمه فراموش شده را می‌نوشت، و یا

صحیح آن را دوباره ثبت می‌کرد.

خطاط به وظیفه و امانتداری خود عمل می‌کرد اما در عین حال، نشانه‌ای از خود به جا می‌گذاشت که خواننده با دیدن آن کلمه در حاشیه متن به راحتی می‌توانست حدس بزند که در آن متن از چه چیزی سخن رفته است. گاه شارحی و یا همان ناسخ، احساس می‌کرد باید توضیحی را به کتاب و نوشته بیفزاید و این توضیح را در حاشیه می‌آورد، و همین توضیح در عین حال به نشانه‌ای در راهنمایی به درون متن هم تبدیل می‌شد، برای نمونه در صفحه دوازده کتاب حجة‌العرایس کاتب در حاشیه معنای "صایغ" را که زرگر می‌شود نوشته است و البته همین نمایه‌ای شده بر اینکه در این صفحه و سطرها از کیمیاگری و زرگری سخن گفته می‌شود. همچنین در صفحه قبل از آن، اسم‌هایی را برمی‌شمارد که اسم نهمین آنها به نام قطب‌الدین ابراهیم مصری از قلم افتاده است و ناسخ به ناچار آن را در حاشیه متن آورده است، او با ادای امانت جمله نویسنده را با حاشیه‌نویسی کامل جبران کرده است، اما همین عبارت "نهمین"،... به خواننده می‌فهماند که در صفحه حاضر نام اشخاصی در رابطه با چیزی - در این صفحه شرح‌نویسی به قانون بوعلی - آورده شده است، همچنان که با رجوع به متن معلوم می‌شود نویسنده یازده تن از فضایی را که به کتاب قانون بوعلی مسلط بوده‌اند معرفی می‌کند.

در رابطه با جا افتادن کلمه و آوردن آن در حاشیه می‌توان به مثال خوبی از مجموعه "عجوبه و محجوبه" توجه کرد: در ورق ۲۱ این نسخه خطی قصه‌ای است از سخاوت و کرم. کلمه کرم از قلم خطاط افتاده است. خطاط با گذاشتن علامت (V) در جای افتادگی کلمه کرم را در حاشیه نوشته است. درست است که نسخه‌نویسی با این کار نقص جمله را از بین برده است اما همین کلمه نمایه و نشانه‌ای شده که خواننده با فراست را به سوی مطالب آن صفحه که از کرم و سخاوت سخن می‌گویند راهنمایی می‌کند.

از جمله مواردی که می‌تواند به‌عنوان نمایه، خواننده را به درون متن راهنمایی کند، می‌توان از عنوان‌های گسترده‌ای یاد کرد که نویسندگان و شاعران در وسط منظومه‌های خود قرار می‌دادند، مانند همین عنوانی که جامی در دفتر اول از سلسله‌الذهب، قرار داده است:

«بیان آنکه چون تالی کلام حق را سبحانه به واسطه دوام مراقبه متکلم - عزشانه - دولت جمعیت خاطر و سعادت مشاهده دست دهد می باید که به ملاحظه تفصیل معانی مشغول نشود تا از دولت مشاهده باز نماند بلکه به ملاحظه اجمالی اکتفا کند و اگر نعوذ بالله آن معنی در حجاب شود و خواطر پراکنده مستولی گردد به تأمل و تدبر در تفصیل معانی بر وجهی که موافق شرع و سنت و مطابق اشارت کبریا امت باشد دفع آن خواطر بکند و در مذمت آنان که نه به این طریق در معانی آن غور کنند» (۶: ۱۵۰).

دقت در این عنوان، به خوبی نشان می دهد که در ابیات بعدی از مراقبه، جمعیت خاطر، تفصیل معانی، دولت مشاهده، خواطر پراکنده و مذمت پریشانی و راه حل آن سخن خواهد رفت. در واقع متن مزبور فقط یک عنوان نیست، بلکه به نوعی اشاره فهرست وار به متن ابیات آینده است.

و سرانجام باید از نقاشی های داخل کتاب ها نیز یاد کرد. به راستی نقاشی ها و مینیاتورهایی که از صحنه های داستانی شاهنامه یا خمسه نظامی در لابه لای برخی از نسخه های آنان کار شده است، خواننده را بدون درنگ، در متن مطالب کتاب، قرار نمی دهند؟

نتیجه

با دقت در نمونه های حاضر، به خوبی روشن می شود که در کتابت سنتی و کهن ایران اسلامی، اندیشه راهنمایی خواننده به درون متن، از آغاز بوده است، همین اندیشه مبرهن این مطلب نیز می تواند باشد که پژوهشگران و فرهیختگان تاریخ فرهنگ ایرانی، چه اندازه به مخاطب و هوش و دقت آن احترام می گذاشتند. بدیهی ست این فن نیز، چون دیگر فنون دانش بشری، قدم به قدم از کل به جزء حرکت کرده است و اکنون به شکل یک تخصص در پردازش نهایی کتاب درآمده است. بدون شک با تعمق و ارائه بیشتر شواهد، می توان به تاریخ دقیق تر این رشد و کمال پی برد.

منابع

۱. ابن بزاز، توکل بن اسماعیل. صفوه الصفا در ترجمه احوال و اقوال و کرامات شیخ صلی الدین اسحق اردبیلی. مقدمه

- و تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. [تهران]: زریاب، ۱۳۷۶.
۲. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر علی اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۶.
۳. پورجوادی، نصرالله. «مجلس انس نویسنده و خواننده: نگاهی به دیباچه های کشف المحجوب هجویری و جامع الحکمتین ناصر خسرو». آینه میراث دوره دوم، ۴ (زمستان ۱۳۸۳): ۱۲۲-۱۴۰.
۴. تیریزی، محمد بن مسعود. سفینه تبریز. چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۵. تفرشی، محمدحسین بن رضاقلی. فهارس ناسخ التواریخ. نسخه خطی شماره ۹۴۴۹، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران.
۶. جامی، نورالدین عبدالرحمن ابن احمد. مثنوی هفت اورنگ. ج ۱. به تصحیح جابلقا داد علی شاه، اصغر جانفدا ظاهر احراری و حسین احمد تربیت. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
۷. حموی، محمد. حجله العرایس (مجمعه من مأه و خمسین رسائل فی الطب). نسخه خطی شماره ۴۷۷. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۸. خانی، قاسم بن ابی الفضل. شرح عنقاء مغرب ابن عربی. چاپ عکسی از نسخه خطی شماره ۷۰۴۰. دارالکتب ظاهریه دمشق.
۹. خوارزمی، قاسم بن حسین. بدایع الملج. ترجمه موفق بن طاهر خوارزمی؛ تصحیح مصطفی اولیایی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
۱۰. درویش، محمد بن درویش کمال. مجموعه اعجوبه و محجوبه. میکروفیلم شماره ۶۲۷۶. کتابخانه ملی ملک.
۱۱. دمانیسی سیواسی، احمد بن احمد. مجمل الاقوال فی الحکم و الامثال. نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه، ۱۳۸۱.
۱۲. ستوده، غلامرضا. مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی. تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۱۳. زندی، غلامحسین بن مهدی خان. فهرست محتویات کراسه المعی. نسخه خطی شماره ۹۴۵۰/۲. کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران.

۱۷. مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. ظفرنامه. ج ۱. (قسم الاسلامیه) احوال رسول (ص)، به تصحیح مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.

۱۸. نظام تبریزی، علی بن محمد. بلوهر و بیودنسف. به تصحیح محمد روشن. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۱.

۱۹. هزار حکایت صوفیان و ... نسخه مورخ ۸۸۳ و به چندین خط. نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طایفه، ۱۳۸۲.

۱۴. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. به اهتمام دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی. تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۷۰.

۱۵. کمالی فرد، مزده. «چکیده و براءت استهلال». فصلنامه کتاب، دوره سیزدهم، ۴ (زمستان ۱۳۸۱): ۱۰۲-۱۰۹.

۱۶. مجمل التواریخ و القصص: تألیف سال ۵۲۰ قمری: نسخه عکسی مورخ ۷۵۱ (کتابخانه دولتی برلین). نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طایفه، ۱۳۷۹.